



7 نوامبر 2022

داکتر سید عبدالله کاظم

نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان

سلطنت محمدظاهرشاه و صدارت محمدهاشم خان

(بخش نود و ششم)

تعیین سرنوشت عبدالخالق قاتل محمدنادرشاه و دیگرکسان به حیث اولین اقدام حکومت:

بعد از ظهر روز 16 عقرب 1312 ش (8 نوامبر 1933) متعلمین صنوف اعدادیه و رشديه معارف و بعضی از استادانی که دعوت شده بودند، درچمن جنوب غربی قصر دلکشا حاضر آمدند. متعلمین به انتظار ورود محمدنادرشاه دریک صف طولانی دوقطاره ایستاده بودند. در نظر بود که بعد از توزیع انعامات یک مسابقه فوتبال بین تیم لیسسه های استقلال و نجات صورت گیرد. عبدالخالق در جمله فوتبال بازیکن مکتب نجات با لباس سپورت آمده بود و در ردیف دوم قطار لیسسه نجات قرار داشت. وقتی موتر شاه به مقابل موضع متعلمین رسید و توقف کرد، شاه از موتر پیاده شد و بطرف صف متعلمین آمد.

همینکه نادرشاه نزدیک صف لیسسه نجات رسید، عبدالخالق که تفنگچه خود را با پوشاندن دستمال در جیب پنهان کرده بود و در قطار دوم در عقب دوستانش محمد اسحاق شیردل و محمود ایستاده بود، از قطار عقبی جلو آمد و بر محمدنادرشاه فیر کرد. گلوله اول بر رخسار شاه اصابت کرد و گلوله های دوم و سوم قلب و سینه او را شکافت، شاه بزمین افتاد و در همانجا آخرین نفس ها را کشید و جان به حق سپرد. گلوله چهارم به بازوی یاور شاه خورد. با دیدن این منظر، عبدالخالق تفنگچه خود را به زمین انداخت و یاور شاه به او حمله کرد و او را کشاکشان بطرف ارگ برد. لحظه بعد جسد بیجان شاه را به موتر گذاشتند و به قصر بردند. لحظات حساسی بود و شاه محمود خان برادرشاه نخست تصمیم گرفت جمعیت تقریباً 400 نفری شاگردان و استادان لیسسه ها را زیر نظارت شدی و حتی تهدید به قتل قرار دهد، اما کمی بعد به آنها اجازه داد که به خانه های خود بروند.

پس از آنکه در عصر همان روز، محمدظاهرشاه به حیث جانشین پدر به پادشاهی رسید و روز بعد تحت مراقبت نظامی شدید بدون حضور هیچیک از خانواده شاهی، ولی با مشایعت جم غفیری از مردم در دو طرف سرک، مراسم رسمی ادای نماز جنازه در مسجد عیدگاه و سپس تدفین شاه در حضیره آبائی شان در تپه مرنجان به پایان رسید، شاه جدید خط مشی خود را به تاسی از خط مشی پدر شهید خود رسماً اعلام و سردار محمدهاشم خان عموی خود را بار دیگر به حیث صدراعظم، به تشکیل کابینه توظیف نمود که در کابینه جدید، باز هم شاه محمودخان به حیث وزیر حربیه مقام خود را حفظ نمود.

از آنروز به بعد موضوع تحقیقات دامنه دار از قاتل شاه عبدالخالق و چند نفر از همصنفان و دوستانش آغاز گردید. با آنکه موضوع قتل شاه هیچ نوع تحقیقات مزید را ایجاب نمیکرد، چون قاتل صراحتاً به ارتکاب قتل اعتراف کرده بود، اما حکومت میخواست تا بدانند که در پس این عمل کی ها و چه دست های مرئی و نامرئی قرار داشته و نیز انگیزه های قتل چه بوده است، تا به آن بهانه گلیم یک تعداد شخصیت های مظنون دیگر را نیز بنام دست داشتن در قضیه جمع نماید.

د پانو شمیره: له 1 تر 9

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنډي د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

عبدالخالق که بین دوستان به "خالقو" شهرت داشت، متولد سال 1916م (1295ش) در شهر کابل و مسکونه محله "شنهشاه" مربوط ناحیه "چنداول" بود و پدرش از هزاره های مقیم کابل و خداداد خان نام داشت. به این اساس او هنگام قتل نادرشاه 16-17 ساله و متعلم صنف یازدهم لیسه نجات بود.

خالدصدیق در کتاب خاطرات خود می نویسد: «خدادادخان پدر عبدالخالق شخص معتمد و ناظر شخصی کاکایم غلام نبی خان چرخي و مولادادخان کاکای عبدالخالق شخص معتمد و ناظر شخصی غلام جیلانی خان و پدرم غلام صدیق خان بودند که در تمام امور عاید و مصرف خانه صلاحیت و اختیار عام و تام داشتند و بعضی اوقات در مسافرت های خارج مملکت، آنها را همراهی میکردند و اعضای خانواده آنها را "خدادالالا" و "مولادالالا" می نامیدند. وقتی خانواده ما بعد از قتل غلام نبی خان بتاريخ 16 عقرب 1311 زندانی شدند، خدادادخان و مولادادخان نیز همراه خانواده زندانی گردیدند. در این روز عبدالخالق بعد از فراغ مکتب به منزلی یکی از رفقای مکتبی خود رفته و بخانه نیامده بود و به این ترتیب دست قدرت او را به منظور انجام یک وظیفه دیگری نجات داده بود. یکی دو روز بعد قربانعلی خان، مامای عبدالخالق که در محله "نخاس" زندگی میکرد، نیز در ارگ محبوس گردید». (خالد صدیق: "از خاطراتم"، کالیفورنیا، 2007، صفحه 17-18)



با این ارتباط نزدیک که خانواده عبدالخالق با خانواده برادران چرخي داشت، بعضی ها اقدام او را در مورد قتل محمدنادرشاه یک عمل "انتقام جویانه" پنداشته که به هدف خونخواهی غلام نبی خان چرخي صورت گرفته بود. حتی بعضی نویسندگان عبدالخالق را پسر "ناشرعی" غلام نبی خان وانمود میکردند که این اتهام نادرست از تبلیغات سوء مطبوعات دولتی افغانستان منشاء می گرفت و گذشته از آن چنان شایع شده بود: تفنگچه ای که او در کشتن نادرشاه استفاده کرد، غلام نبی خان به او تحفه داده بود. (به حواله از کتابهای: سر فریزر تنلر، صفحه 241 و گریگوریان، صفحه 339 که میرمحمد صدیق فرهنگ در کتاب: "افغانستان در پنج قرن اخیر"، صفحه 631 به آن اشاره کرده است،)

اما فرهنگ و بعضی دیگر از محققان افغان بیشتر به این نظر اند که انگیزه اصلی قتل محمد نادرشاه توسط عبدالخالق کمتر شیوه انتقام جویانه، بلکه بیشتر ناشی از استبداد عصر نادری و قتل های پیهم شخصیت ها و رجال سرشناس افغان بوده و نیز روابط محمدنادرشاه و برادرانش با انگلیسها و در عین زمان پیمان شکنی او در مورد انتقال سلطنت به شاه امان الله از جمله عواملی بشمار میرفتند که در ذهن جوانان علیه محمدنادرشاه جا گرفته و از همان آغاز سلطنت او، موجب بروز عقده ها گردیده بود، چنانچه قتل محمد عزیزخان توسط سیدکمال در برلین و اقدام محمدعظیم منشی زاده و قتل سه نفر در سفارت انگلیس در کابل که هر یک به فاصله های کوتاه با قتل محمدنادرشاه بوقوع پیوستند، مثالهایی از این عقده مندی را نشان میدهند. فرهنگ به این نظر است که بین عبدالخالق و محمدعظیم منشی زاده که معلم مکتب نجات بود، از نظر فکری پیوندی وجود داشته است. حتی او می نویسد که: «این ها در سالهای 1931 و 1932 غالباً در کافه ای که یک نفر انقلابی هندی به نام "مته سنگه" در کابل تأسیس کرده بود، جمع شده به صحبت های سیاسی می پرداختند و افکار ضد دولت خودکامه را پخش میکردند.» (مأخذ بالا... صفحه 631)

د پانو شمیره: له 2 تر 9

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خير و لولئ

فرهنگ در مورد تماس افغانها در کافه "مته سنگه" اشتباهاً آنرا در کابل تذکر داده است، در حالیکه این کافه در برلین بود، نه در کابل، چنانچه قبلاً در مباحث گذشته تذکر داده شد که داکتر کارپنتیر (Dr.J. Charpentier) در پایان کتاب "فرار از حرم" نوشت که: «ارورا نیلسون [خانم محمدعظیم منشی زاده] گاهی به رستوران هندی "میتا سنگه" میرفت که محل دید و بازدید محصلین افغان در برلین بود و در همانجا بود که با عظیم جوان خوش سیمای افغان که از خانواده های خوب بود، آشنا گردید و داستان "حرم" آغاز شد». لذا در شرایط استبدادی آنوقت افغانستان، مردم حتی از سایه ای خود می ترسیدند، چه رسد به آنکه با هم در کافه رستوران یا یک محله عام در مخالفت با رژیم صحبت نمایند. بهر حال به نظر اینجانب در تصمیم عبدالخالق در راستای قتل محمدنادرشاه، هر دو انگیزه ذیبدل بود: هم فضای عمومی استبداد و اختناق آن دوره که با کشتن و زندانی ساختن شخصیت های سرشناس کشور توأم بود و هم عنصر انتقام شخصی که از قتل و زندانی ساختن خانواده چرخ، همچنان پدر، کاکا و مامای او بشمول مادر، خاله و خواهر خورده سالش نشأت کرده و در ذهن عبدالخالق از مدتی جا گرفته بود و حتی میخواست این تصمیم خود را بروز جشن استقلال در مسجد عیدگاه عملی سازد که نتوانست در آن محفل راه یابد.

حکومت در قضیه محمدعظیم منشی زاده به دلیل ارتباط موضوع با انگلیسها و وقوع محل حادثه در سفارت آن کشور، موضوع محاکمه قاتل را به سرعت انجام داد و در ظرف چند روز قاتل را از طرف گویا یک محکمه به اعدام محکوم و حکم محکمه به سرعت مورد تطبیق قرار داد و نخواست آن موضوع را دنباله دار بسازد، اما محاکمه عبدالخالق تقریباً چهار روز ادامه یافت که طی آن مدت عبدالخالق با شدیدترین شکنجهها مواجه شد و هر شب و هر روز برای شکنجه در زندان ارگ شاهی برده می شد و وقتی از رفتن باز میماند، او را در زنبیل می بردند و می پرسیدند: «بگو! دیگر کی با تو بود؟ بگو! چه کسی به تو گفته بود اعلیحضرت را بکش؟» پاسخ عبدالخالق یک پاسخ بود: «خودم زدم. کسی با من نبود. خودم تصمیم گرفته بودم.»

هیئت تحقیق زیر نظر محمد هاشم خان صدراعظم و شاه محمودخان وزیر حربیه با حضور الله نوازخان ملتانی از دوستان وفادار محمدنادرشاه و خانواده او، فیض محمدخان زکریا وزیر خارجه و میرزا محمد شاه خان رئیس ضبط احوالات همه روزه دائر و با تطبیق اقسام شکنجه های طاقت فرسا امور استنطاق را به پیش می بردند و عبدالغنی خان قلعه بیگی و طره بازخان قوماندان کوتوالی تحت امر شان با عده ای از عساکر هدایات را به منصفه اجراء می گذاشتند و نیز در صورت لزوم قاضی و شهودی هم حضور بهم می رسانیدند تا اعترافات اجباری متهمین و هم شهادت شهود ساختگی را بشنوند.

با آنکه میر غلام محمد غبار - مؤرخ شهیر کشور در آن ایام با تعداد کثیر دیگر از رجال سرشناس در زندان "سرای موتی" زندانی بود و شخصاً به حیث سامع در جریان محاکمه که مدت چهار روز ادامه یافت و اشخاص با گناه و بی گناه مورد اسطنطاق قرار گرفتند، شاهد عینی رویداد های مربوطه نبود، اما با کسب اطلاعات مؤثق از منابع دیگر، جریانات محاکمه و تطبیق جزای ها را از اعدام تا حبس دوام، در جلد دوم کتاب خود "افغانستان در مسیر تاریخ" به تفصیل نگاشته است که در اینجا به ذکر نکات مهم آن عیناً پرداخته میشود.

غبار می نویسد: «طی آن مدت عبدالخالق را آنقدر شکنجه کردند که رانهایش شارید و خودش از حرکت باز ماند، معزها او تا آخر زندگی، هیچ فردی از رفقای خود را افشاء نکرد و گفت که من به تنهایی عزم کشتن نادرشاه نمودم و کشتم. وقتیکه رفقای او را زیر شکنجه قرار دادند، باز هم یگان

یگان آنان از معرفی کردن رفقای خود انکار نمودند. یکنفر محمد اسحاق خان [هزاره] گفت: من از اصل نقشه مطلع استم و اگر مرا با عبدالخالق مواجه کنید، تمام را به تفصیل بیان خواهم کرد. شاه محمودخان، عبدالخالق را روی چارپائی بخواست و همینکه عبدالخالق رسید، رفیق مجروحش بجانب عبدالخالق مجروح تر نگریست و با تأثر و هیجان شدید گفت: "ای رفیق ناجوان! چرا بمن و رفقایتم اعتماد نکردی و عزم خود را پنهان نمودی؟ واگر اینطور نمیکردی، حالا از این حکومت یکنفر هم زنده نمی بود. سخن آخرین خود را به تو گفتم، خدا حافظ؛" عبدالخالق خان جواب داد: "راست میگوئی رفیق، احتیاط من بیجا بود، از تو عفو میخواهم؛" از مشاهده چنین صحنه جوانمردانه، رنگ از رخسار هیئت تحقیق پرید. «(غبار، "افغانستان در مسیرتاریخ"، جلد دوم، 1999، صفحه 163)

غبار می نویسد: «وقتی که از میرسیدقاسم خان (معین وزارت معارف) پرسیدند که: "شما که معین یک وزارت بودید، چگونه از سلوک و افکار شاگردان مدارس مطلع نشدید تا شاه را بکشند؟" میرصاحب جواب داد: "این سلطنت بمثابه سقائی است که مشکش را با پف متورم ساخته و دهنش را میدوزد، آنگاه رویش نشسته بقدری می فشارد تا مشک بترقد. این حادثه نتیجه اعمال و روش خود شما نسبت بمردم افغانستان است. اگر عبدالخالق اینکار را نمیکرد، دیگری مینمود؛ در آینده نیز چنین خواهد بود."» (صفحه 164 مأخذ فوق)

غبار می افزاید: «بالاخره یکماه بعدتر ازین ماجراها و فاجعه ها، روزنامه اصلاح در شماره 104 تاریخی قوس [1312] خود چنین نوشت که: "تحقیقات ابتدائی عبدالخالق و رفقای او را پولیس تکمیل کرده و عنقریب به محکمه عدلیه می سپارد." همین روزنامه اضافه نمود که پولیس دراثنای تحقیقات عبدالخالق، منبع بعضی نشریاتی را که برخلاف حکومت میباشد، نیز درک و عاملین آنرا گرفتار نمود. ناشرین نشریات مضره هم بعد تجسس و تحقیقات زیاد بسیار بجرم خود اعتراف نموده اند. همچنان برهان الدین کشکی متعاقباً در شماره 14 تاریخی 26 قوس زیرعنوان "محکومیت مفسدین" نوشت که میرعزیز، میرمسجدی، محمود، محمدزمان، امیرمحمد و میرزا محمد در محکمه وزارت عدلیه محکوم به اعدام شدند و مدعی اثبات جرم عبدالغنی خان فرقه مشر (قلعه بیگی ارگ) بود. در همین شماره اصلاح زیرعنوان "اجرای امر اعدام" گفته شده که: "فیصله اعدام عبدالخالق جانی و دیگر اشقیاء" که قبلاً از طرف محاکم ابتدائی و مرافعه و تمیز صادر شده بود و به امضای شاه هم رسید و امروز در محل اجراء گذاشته میشود. اما حکومت قبل از اجرای امر اعدام محکومین، محفل بزرگی مشتمل بر تقریباً یکهزار نفر مرکب از کابینه وزراء، افسران نظامی تا درجه کندکمشر، روسا و مامورین ملکی، اعضای مجالس شورا و اعیان و جمعیت العلماء، کلانترها و روشناسان شهرکابل و ماحول آن، حتی مامورین معزول را درمیدان قصرصدرات عظمی تشکیل وقضیه محکومین را مطرح کرد. روسای این مجلس محمدهاشم خان صدراعظم و شاه محمودخان وزیر حرب و بحیث مدعیان اثبات جرم احمدعلی خان لودین رئیس اردو، فضل احمد خان مجددی وزیر عدلیه، عبدالغنی خان گردیزی قلعه بیگی، سربلندخان جاجی نائب سالار، اصیل خان فرقه مشر، سرکی خان فرقه مشر پکتیایی، محمدغوث خان نائب سالار و عبدالله خان فرقه مشر طوطاخیل شمرده می شدند.»

غبار می نگارد: «محمدهاشم خان صدراعظم بایستاد وگفت: "وزیرصاحب حربیه سردارشاه محمود خان که رئیس هیئت تحقیق قاتلین اعلیحضرت شهید بودند، اینک برای شما تفصیل قضایا را داده و اشخاص قابل کشتن و یا زنده ماندن را مشخص مینماید تا رأی شما نیز معلوم گردد." متعاقباً شاه محمودخان برخاست وگفت: "محاکم شرعی قاتلین شاه شهید را محاکمه و محکوم کرده است. ما تفصیل آنرا به شما عرضه مینمائیم و نظریه شما را میخواهیم؛" بعد عبدالاحد خان میار رئیس شورا

بایستاد و نتایج مختصر نظریه تحقیق و هم فیصله محکمه شرعی را در سه ورق بخواند. این نظریه هیئت تحقیق و فیصله محکمه شرعی را از جهتی بهم مخلوط کرده بودند که محکمه شرعی تنها دونه را محکوم به اعدام و دونه را محکوم به حبس دوام نموده بود و بس، درحالیکه حکومت میخواست یکده زیاد را اعدام نماید، پس حکومت توسل به اوراق تحقیقات شاه محمودخان، و اخذ آرای یکدسته جیره خواران خود مینمود. طبق اوراق تحقیق توأم باشکنجه، بایستی نفری ذیل کشته می شدند: عبدالخالق هزاره کشنده نادرشاه، محمودخان معاون عبدالخالق خان، محمد زمانخان کابلی، محمودخان کابلی، میرزا محمودخان کابلی، محمداسحق خان شیردل، محمداسحق خان هزاره، مولادادخان هزاره، خدادادخان هزاره، قربانعلی خان هزاره، مصطفی خان چرخ، عبدالطیف خان چرخ، ربانی خان چرخ، علی اکبرخان غندمشر، عزیزخان توخی، عبدالله خان کابلی، محمادیوب خان معاون لیس، نجات، زمانخان دوم، اعظم خواجه رئیس شرکت تنویرات، میرمسجدی خان، میرعزیزخان، امیرمحمد خان، و میرسیدقاسم خان معین وزارت معارف.» (صفحه 165 و 166 مأخذ فوق)



(هنگامیکه عبدالخالق و محمود و اسحق شیردل و یکنفر دیگر از رفقای عبدالخالق را جهت تحقیق از زندان ارگ به محل تحقیق می بردند و هرچهار نفر مذکور با زنجیر و زولانه در عکس دیده میشوند.)

در این میان از جمله حضار یک نفر قاضی بنام عبدالملک به پا خاست و گفت: «برطبق شریعت اسلام فقط قاتل و معاونش مستوجب اعدام اند و بس». این گفته با شرارت مباحثات حامیان نظر حکومت افزود و سردار شاه محمود خان برای اینکه پای اشخاص نا مرتبط به قتل شاه را در موضوع بکشاند و آن بیچاره ها را نیز محکوم به اعدام سازد، از جایش بلند شد و گفت: «در نتیجه تحقیقات شبانه به کمک

دونه محبوس محمدعزیزتوخی و محمداسحق هزاره معلوم کردیم که خانواده غلام نبی خان با خانواده عبدالخالق درین اقدام متحد و همکار بودند، لهذا همه اینها واجب القتل اند، تنها عزیز توخی و اسحق هزاره گرچه محکوم به اعدام شده اند، باید کشته نشوند، زیرا با ما قسم قرآن نموده اند.»

در این وقت جنگ زرگری میان رجال حکومت شروع شد و در ضمن راجع به حکم اعدام میرسیدقاسم خان نیز بحث صورت گرفت و علاوه بر آن صحبت از اعدام چهار نفر دیگر بدون ذکر نام آنها نیز مطرح شد که بعداً معلوم گردید آنها مشتمل بودند بر: محمدانوربسمل، میرغلام محمدغبار، سرور جویا و عبدالهادی داوی که همه آنها قبلاً در زندان ارگ و سرای موتی زندانی شده بودند.

بالاخره بعد از رد و بدل شدن سخنان برله و بر علیه بعضی ها، نتیجه بر آن شد که به تعداد 15 نفر به اعدام و چند نفر دیگر به حبس دوام محکوم شدند: عبدالخالق قاتل شاه، محمود معاون قاتل، خداداد، مولاداد و قربانعلی هریک پدر، کاکا و مامای عبدالخالق (درحالیکه مادر، خاله و خواهر صغیر او در زندان سرای بادام قبلاً یکجا با خانواده چرخ زندانی شده بودند)، علی اکبرخان غندمشر کاکای محمود، غلام ربانی، مصطفی و عبدالطیف جوانان خانواده چرخ، محمد ایوب خان معاون لیس

نجات، میر عزیز، میر مسجدی، محمودخان دوم، محمد زمانخان، میرزا محمدخان و امیرمحمدخان ناشران شب نامه ها. از جمله کسانی که به حبس دوام محکوم شدند: یکی محمداسحق شیردل بود (او پسر محمدعلی خان - نواسه شاغاسی شیردل خان لویناب که این خانواده در آغاز سلطنت محمدنادرشاه مواجه با مشقات زیاد گردیدند و با آنکه گفته می شد که تفنگچه مورد استفاده عبدالخالق متعلق به همین محمد اسحاق خان بود، ولی به دلیل جلوگیری از عملیات انتقام جویانه احتمالی این خانواده بزرگ، از اعدام او انصراف بعمل آمد و مدت 14 سال را با برادرزاده خوردسال خود محمدامان شیردل در زندان گذراند) و دیگر عبدالله خان، اعظم خواجه و میرسیدقاسم خان بودند که به شمول داودی، غبار، بسمل و جویا که البته با محمداسحق هزاره و محمدعزیز توحی نیز به حبس دوام محکوم شدند.

مهمترین فیصله حکومت در این محفل بزرگ که در فضای آزاد در محوطه قصر صدارت دائر گردید، این بود که: «در آینده احدی در افغانستان به جرم سیاسی کشته نشود، البته مجرمین سیاسی در حبس نگهداشته میشوند که عفوایشان نیز از اختیارات شاه است».

باید اعتراف کرد این فیصله مهم ناشی از ترسی بود که حکومت از دوام عملیات ترور خانواده سلطنتی توسط مخالفان احساس کرد و ناگزیر شد تغییر روش دهد. فیصله فوق در واقع یک نقطه چرخش را در سیاست حکومت برای سرکوبی مخالفان بار آورد که حکومت در ادامه دوره صدارت محمدهاشم خان و با موجودیت شاه محمودخان در وزارت حربیه، ناگزیر شد بجای اعدام های بدون محاکمه و یا محکمه های خود ساخته و پرتقلب قبلی، به زندانی ساختن مخالفان و مظنونین احتمالی، مبادرت ورزد و اشخاص مورد نظر را بدون ارتکاب کدام جرم و یا عمل خلاف برای مدتهای طولانی در زندانهای پرمشقت نگهدارد، چنانچه بسیاری از این اشخاص در زندان جان بحق سپردند. با این تغییر روش، زندان در عین زمان عملاً به یک کشتارگاه تدریجی مبدل گردید. (برای شرح مزید دیده شود: مأخذ بالا، صفحه 166-169)

با این احساس محفل با فیصله فوق پایان یافت و شاه محمود خان امر کرد که اعدامی ها را به دهمزنگ برده و حکم محکمه را به منصبه اجراء گذارند. برطبق این امر بتاریخ 26 قوس 1312 (18 دسمبر 1933) به وقت عصر این دستور عملی گردید و 14 نفر مذکور به پایه دارکشانیده شدند، تنها عبدالخالق بطور فجیع قبل از آویختن به دار در اثر جراحات وارده جان به حق سپرد.

در مورد چگونگی این اعدام ها، عبدالصبور غفوری که در زندان ارگ به اتهام شب نامه نویسی در سال 1310 زندانی شده بود، در کتاب خاطرات زندان خود از قول مامور سراج الدین یکی از زندابان های زندان ارگ می نویسد که او در همان روز 26 قوس تعدادی از زندانی های محکوم به اعدام را به جانب کشتارگاه دهمزنگ همراه میکرد و شاهد صحنه اعدام آنها بود. مامور مذکور جریان را چنین بیان کرد: «دیروز همراهی یک تولی عسکر عبدالخالق را با دیگر نفری که حکم اعدام شان برآمده بود، به وزارت عدلیه بردیم. از آنجا قاضی ها و مفتی ها آمده، امر اعدام را خواندند و نفری را بطرف دهمزنگ همراه عسکری بردیم. در دهمزنگ از طرف قوماندان طره بازخان ترتیبات گرفته شده و غرغره ها ایستاده کرده بودند. بهزارها نفر از مردم جمع شده بودند. وقتیکه ما رسیدیم نفری را تسلیم قوماندان طره بازخان کردیم. جلادهای فخری بسیار بود. اول پدر عبدالخالق، ماما و کاکای او را پیش چشمش غرغره کردند. عبدالخالق هیچ بطرف شان نندید. هر قدر که همراه برچه او چکه کردند و گفتند پدرت را تماشا کن، مامایت را ببین، کاکایت را سیل کن، عبدالخالق هیچ نمی گفت و چشم خود را از زمین بالا نکرد. بعد از آن محمودجان رفیق او را بدار کشیدند و گفتند رفیقت را ببین، او را هم نندید.

بالاخره بچه های غلام جیلانی خان و نیز محمدایوب معاون مکتب و میر عزیز و میرمسجدی و میرزا محمد را به دار آویختند. تنها میر سید قاسم خان معین را وقتیکه میخواستند غرغره کنند، امر عفو او از طرف اعلیحضرت محمظاهرشاه رسید و از کشتن معاف شد.»

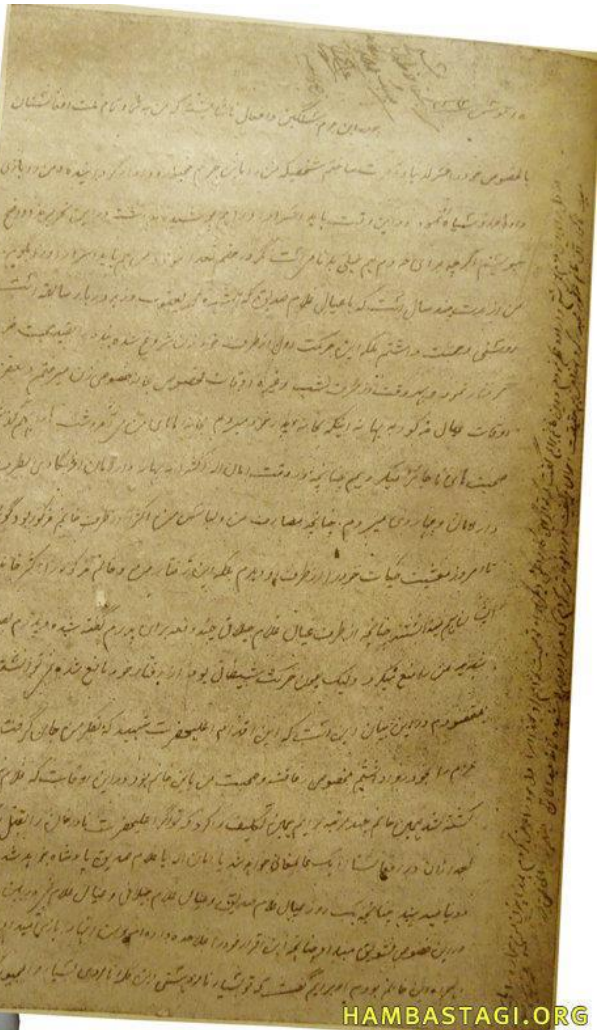
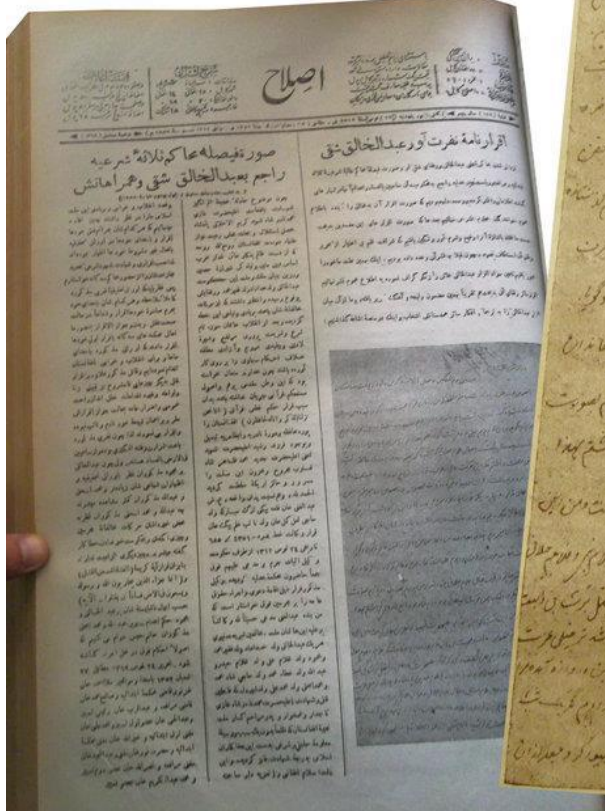
مامورسراج الدین به جواب سؤالی که قاتل را غرغره کردند؟، گفت: «نی بابا چند نفر مثل سیدشریف خان سریاور و چندنفر ازمنصبداران سمت جنوبی همراه خود چاقوهای تیزکمان دار آورده بودند، سید شریف خان انگشت دست راست او را که همراه آن فیر کرده بود، برید و یکنفر چشم راست او را که همراه او نشان گرفته بود، همراه چاقو از کاسه خانه بیرون کرد و یک نفر جاجی بینی او را همراه چاقو برید. یکنفر دیگر که او را نشناختم - یک چاق سیاه جرده بود، هردو گوش او را برید. خون مثل جوی از وجود او جاری شد و مثل یک گنجشک چرچر میکرد و سپاهی های گاردشاهی با برچه های خود او را پاره پاره کردند و بشکل یک پارچه گوشت خون آلود در خون شور می خورد تا آخر کم کم جان داد و به جزای اعمال خود رسید.» درباره اینکه مرده های آنها را چه کردند، مامور سراج الدین گفت: «پیش از پیش جر کنده بودند، مرده ها را سربه سر در جر انداختند، بعداً بالای شان خاک انداختند آنها را دفن کردند. میرسیدقاسم خان را باخود واپس به زندان آوردیم.» (غفوری، عبدالصبور: "سرنشینان کشتی مرگ یا زندانیان قلعه ارگ"، پشاور، 1380، صفحه 276 - 277)

درمورد اینکه چگونه حکم اعدام میرسیدقاسم خان به حبس دوام تبدیل و این اطلاع در لحظه مواصلت کرد که موصوف در قتلگاه دهمزنگ درصفا اعدامی ها منتظر سرنوشت خود بود، نظریات مختلف موجود است: بعضی ها به این نظر اند که محمظاهر شاه بوسیله فیض محمدخان زکریا به عموهای خود پیام فرستاد تا از اعدام او منصرف شوند و اما محمدهاشم خان سالهای بعد حینیکه در سال 1951 به لندن رفته بود، ضمن صحبت خصوصی با سید مسعود پوهنیار سکرتر اول سفارت افغانستان در لندن (پسر میرسیدقاسم خان) کریدت اینکار را به خود گرفته و چنین گفته است: «من بسیار کوشیدم که میرصاحب محکوم به اعدام نشود، اما از حیث اینکه اعلیحضرت نادرشاه برادر سکه سردار شاه محمود خان بود، من بنا بر موجود بودن آن نزاکت (که او برادرانراست) مداخله مستقیم برای جلوگیری از اعدام میرصاحب نمودم. اما به سردار فیض محمدخان خوب تفهیم کردم که نگذارد میرصاحب را محکوم به اعدام سازند اما بهر ترتیبی که شد بالاخره حکم اعدام او را تصویب کردند. لکن من برخاسته توسط تلیفون به اعلیحضرت ظاهرشاه گفتم که میرصاحب شخص بزرگ است، نباید اعدام شود و برای جلوگیری آن اینک من فرمان عفو او را به مکافات شهادت و خدمات برادرش نوشته برای شما میفرستم که باید فوری به توشیح شما برسد. همان بود که میرصاحب از اعدام نجات یافت.»

پوهنیار در ادامه می افزاید که: «سردار محمدهاشم خان علاوه کرده گفت که: "من اصلاً طرفدار کشته شدن هیچکس نیستم. هرگاه شخصی بسیار مجرم و گنهگار هم باشد، قید و زندان برای او کافی است، زیرا قید و حبس اصلاحگر خوب است، هر گنهگار کج روش را بمرور زمان اصلاح می نماید.» (پوهنیار، سیدمسعود: "ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان"، جلد اول، چاپ سوم، صفحه 163) البته این گفته را محمدهاشم خان چندسال بعد از آنکه او از مقام صدارت برکنار شد، بیان کرد، درحالیکه درطول چهارسال اول صدارت خود در دوره سلطنت محمدنادرشاه از قتل تعداد زیاد از مخالفان رژیم حتی بدون محاکمه دریغ نکرد. او با این نوع اظهارات میخواست مسئولیت قتل های آن دوره را صرف بدوش محمدنادرشاه بیندازد و خود را از مسئولیت بیرون کند.

موضوع بسیار مهم در ارتباط با انگیزه قتل محمدنادرشاه، کشانیدن پای خانواده غلام نبی خان چرخي و برادرانش در این رویداد است که با دستنویس یک "اقرارنامه" از عبدالخالق قاتل شاه به نشر رسیده است، در حالیکه او با وجود همه شکنجه ها بار بار گفته بود که: «خودم زدم. کسی با من نبود. خودم تصمیم گرفته بودم.» اما هئیت تحقیق ورقی را در روزنامه اصلاح شماره 116 مورخ 29 قوس 1312 که گویا به قلم عبدالخالق نوشته شده است و نیز فیصله محکمه در مورد قاتل و معاونین او را چاپ نمود که به یقین یک سند جعلی بوده و این سند بعداً بوسیله حزب همبستگی به نشر رسید که متن آن چنین است:

سند جعلی و بی‌شرمانه‌ای که تحت عنوان «اقرار نامه عبدالخالق» بعد از اعدام وی به تاریخ ۲۹ قوس ۱۳۱۲ در شماره ۱۱۶ روزنامه «اصلاح» توسط رژیم مستبد به نشر رسید. حزب همبستگی افغانستان، آنرا به نشر می‌رساند چون به قول میرغلام محمد غبار، «نشر این سند جعلی نماینده اخلاق سیاسی خانواده حکمران افغانستان بود که ثبت تاریخ کشور میگردد.»



HAMBASTAGI.ORG

«در مورد جرم سنگین و افعال ناشایسته که از من به شما و تمام ملت افغانستان بلخصوص خود را خسر دنیا و آخرت ساختم، شخصیکه من را به این جرم مجبور و وادار گردانیده و من را بازی داده و روی سیاه نمود و در این وقت باید اقرار و بر همه پوشیده نمانده و در این تحریر هذا واضح بنویسم. اگرچه برای خودم هم خیلی بدنامی است، مگر در حقم تعدی نمودند، من هم باید اسرار او را بگویم. من از مدت چند سال است که با عیال غلام صدیق خان که همشیره محمد یعقوب وزیر دربار سابق

د پاپو شمیره: له 8 تر 9

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

است، دوستی و محبت داشتم، بلکه این حرکت از طرف خود زن شروع شده و بنده را در قید محبت خود گرفتار نمود و به هروقت از طرف شب و غیره اوقات مخصوص، بخانه خصوصی زن میرفتم. در بعضی اوقات عیال مذکور به بهانه اینکه بخانه پدر خود میروم، بخانه مامای من می آمد و شب ها را باهم گذشتانده صحبت های ناجایز میکردیم، چنانچه در وقت امان الله اکثراً او را به بهانه دارالامان بگادی بطرف دارالامان و چهاردهی می بردم. چنانچه مصارف من و لباس من اکثراً از طرف خانم مذکور بود، گویا تا امروز معیشت حیات خود را از طرف او دیدم، بلکه رفتار من و خانم مذکور را اکثر خاندان ایشان هم میدانستند، چنانچه از طرف عیال غلام جیلانی چند دفعه برای پدرم گفته شد و پدرم بصورت شدید من را منع میکرد و لیک چون حرکت شیطانی بود، از رفتار خود مانع شده نمی توانستم. لهذا مقصودم از همین بیان این است که این اقدام اعلیحضرت شهید که ب فکر من جای گرفت و من این ظلم را به خود روا داشتم، بلخصوص رفاقت و صحبت من با این خانم بود و در این وقت که غلام نبی خان و غلام جیلانی خان کشته شد، همین خانم چند مرتبه برایم همین تکلیف کرد که تو اگر اعلیحضرت نادرخان را بقتل برسانی، البته بعد از آن در افغانستان یک غالمغال خواهد شد، یا امان الله یا غلام صدیق پادشاه خواهد شد و ترا خیلی عزت میدهند، چنانچه یک روز عیال غلام صدیق و عیال غلام جیلانی و عیال غلام نبی در بین دروازه آمده و مرا در این خصوص تشویق میدارد، چنانچه این اسرار خود را وعده داد آنها را بازی نمیدادم که یک شب را همراه این خانم بودم او برایم گفت که تو بسیار نامردهستی و این کلمه نامردی بسیار مرا مجبور کرد. بعد از این دروازه را محکم کردم و این خانم برایم گفت که تو اگر اینکار را نکنی دیگر همراه تو صمیمیت نخواهم داشت.... خود را عرض کردم لهذا چون بیچاره شدم... آن خانم مرا مجبور کرد لهذا من هم حقیقت...» (متن فوق از روی دستنویس "اقرارنامه" تهیه گردیده و اما دوسطر آخر آنرا که در حاشیه نوشته شده است، با تمام دقت خوانده نتوانستم، ولی مطلب اصلی را میتوان به وضاحت از ورای متن فوق دریافت. بسیاری نقطه و کامه گذاریها در متن فوق از این قلم است - کاظم)

از "اقرارنامه" جعلی فوق معلوم میشود که حکومت نه تنها کوشید تا در قتل محمدنادرشاه عامل سیاسی و یک توطئه مهم را بوسیله تحریکات خانواده چرخه برای اندازد و بدانوسیله اعدام اشخاص بیگناه و نا مربوط به قضیه را عملی سازد، بلکه با این طریق به عفت و ناموس خانواده چرخه نیز تجاوز نموده و زنان عفیف و پاکدامن آن خانواده محترم را که همه با اطفال شان متعاقب قتل فجیع غلام نبی خان یک سال قبل از آن به زندان سرای بادم زندانی کرده بودند، نیز به نحوی داخل ماجرا نماید که اینکار واضحاً مغایر عنعنات افغانی و ارزش های اسلامی بوده است.

(ادامه دارد)

د پانو شمیره: له 9 تر 9

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ